

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

خب بر اساس این‌که ما بگوئیم در مورد صحیحی محمد بن قیس، آن مالک آن ولیده و سید آن ولیده رد نکرده بوده معامله را و پاسخ دادیم از آن مواردی که استشهاد شده بود به آن موارد برای رد، خب استدلال به این روایت دیگر مواجه با مشکلی نیست بیعی واقع شده فضوله، رد هم نشده، امام علیه السلام می‌فرمایند که فلان کار را بکن «حتی ینفذ بیعک» یا بعد هم در ذیل بفرماید که «اجاز بیعه» مثلاً. خب قهراً استدلال به این روایت درست می‌شود به این‌که بیع فضولی بوده و این روایت دلالت می‌کند بر این‌که با اجازه‌ی مالک صحیح می‌شود. و چون دیگر فرقی بین این بیع و بیع آخری نیست، خب قهراً استفاده‌ی عموم از آن می‌شود و مشکلی ندارد. اما اگر این را نگفتم و گفتیم نه، از این روایت استفاده می‌شود که این اجازه‌ها بعد الردّ بوده. و دلالت می‌کند روایت بر این‌که اجازه‌ی بعد الردّ درست است. بخواهد این را دلالت بکند و این هم قابل التزام نیست.

در این صورت آیا می‌توانیم باز به روایت استدلال کنیم؟ می‌فرمایند «و المصنّف حیث سلّم ظهورها فی الردّ قَرَّب الاستدلال بالصحیحه بوجه آخر» و حاصل ... آن چیزی که حالا من الان از تنقیح دارم فرمایش محقق خوئی قدس سره بحسب ما قرّره فی التنقیح. این است که بگوئیم شیخ می‌فرماید استدلال ما به این واقعه‌ی شخصی نیست. یعنی بر این اجازه‌ای که مالک در مورد داده و امام بفرمایند که این درست است. و صحّه بر آن بگذارند یا امر به آن نکنند. که همان اجازه‌ی بعد الردّ باشد. چون اگر این باشد ما بخواهیم بگوئیم این مورد درست است قهراً باید اقتصار به همین بکنیم. بگوئیم اجازه‌های بعد الردّ درست است. چون قضیه‌ی شخصی این است و به این قضیه‌ی شخصی اگر بخواهیم استناد بکنیم باید این جور حرفی بزنیم. بگوئیم اجازه‌ی بعد الردّ درست است. ولی ما این کار را نمی‌کنیم. ما این را نمی‌گوئیم. حرف ما استدلال به صدر روایت نیست. تا این حرف را بخواهیم بزنیم استدلال ما به ذیل روایت است. «بل الاستدلال یكون بذیل الصحیحه، اعنی قوله علیه السلام فلما رأى ذلك سید الولیة اجاز البیع الصریح فی صحة بیع الفضولی بلحوق الاجازة و إن لم یمكن تطبیق ذلك علی مورد الصحیحة» این چیزی است که این‌جا نقل کردند. عبارتش را من باز بخوانم. «و المصنّف حیث سلّم ظهورها فی الردّ قَرَّب الاستدلال بالصحیحه بوجه آخر و حاصل ما افاده هو أنّ الاستدلال لیس بالحکم الشخصی و هو الاجازة بعد الردّ لیكون التعدی منحصرّاً بما یساویه من الخصوصیات و هو

الاجازة المسبوقه بالرد و المفروض قيام الاجماع على عدم نفوذها فلا يمكن ذلك بل الاستدلال يكون بذيل الصحيحة أعنى قوله عليه السلام فلما رأى ذلك سيد الوليدة اجاز البيع الصريح» که این ذیل صریح است «فی صحة بيع الفضولی بلحق الاجازة و إن لم يمكن تطبيق ذلك على مورد الصحيحة» ما به این ذیل می‌خواهیم استدلال بکنیم که صریح است.

بعد محقق خوئی قدس سره می‌گویند که و فيه ما لا يخفى. اشکال ایشان این است که اگر ما به طور کلی، این قاعده‌ی کلی است در فقه تارّه در یک نصّی، روایتی، امام علیه السلام یک کبرای کلی فرمودند آن کبرای کلی را هم بر یک موردی تطبیق کردند. و ما می‌بینیم این تطبیق این کبری بر این مورد می‌بینیم تمام نیست. و این مورد برای آن کبری نیست. در این موارد گفته می‌شود که استدلال به آن کبری لا بأس به ما می‌گوییم کبری را که راوی نقل کرده درست است. رفع ید از آن نمی‌کنیم از آن استفاده می‌کنیم. در هر جایی که شامل می‌شود. و لو این تطبیق را نمی‌فهمیم وجه آن را. این درست است. و خیلی ما داریم به قول مصباح الفقاهه کثیر است در روایات این. حالا از باب نمونه یک مثال می‌زنند، می‌فرمایند که در روایت موثقه‌ی ابن بکیر تعبیر آن‌جا ظاهراً این است که «سئل فيها عن السنجاب و السنور و الفنک» که آقا در پوست سنجاب یا سنور یا فنک می‌شود نماز خواند؟ «فأخرج كتاباً بإملاء رسول الله صلى الله عليه و آله و فيه ما حاصله إنّ الصلاة في وبر ما لا يُأكل لحمه و شعره و جلده و كل شيء منه غير جائز و لا يقبل الله تلك الصلاة حتى يصلبها في غيره مما احل الله له» حضرت فرمود که صلاة در وبر این‌ها قهراً ... مفاد این کلام چه می‌شود؟ به حکم این کبری، نماز در وبر این‌ها، فنک و سنور و سنجاب جایز نیست. و حال این‌که قطعاً در سنجاب می‌شود نماز خواند. بحسب شریعت. این تطبیق این کبری که حضرت جواب این‌ها این بود که نه، به یک کبرایی استدلال فرمودند و تطبیق فرمودند که ما این کبری را بر سنجاب نمی‌توانیم تطبیق بکنیم. ولی در عین حال لا بأس به این‌که این کبری را بپذیریم و فتوا بدهیم به این‌که هر ما لا يُأكل لحمه را بر هیچ چیز آن نمی‌شود نماز خواند. پس کبری را می‌پذیریم ولی می‌گوییم تطبیق این کبری بر مورد را نمی‌فهمیم.

یا اگر قبلاً یادتان باشد توی بحث اکراه این بود که کسی را اکراه کرده بودند بر طلاق زوجه‌اش، حلف بر طلاق زوجه، که بعد آمد خدمت امام استدلال کردند به حدیث رفع، آن‌جا چه شد؟ گفته بابا اکراه هم نبود باطل بود. حلف به طلاق که موجب طلاق نمی‌شود که. که آن‌جا گفتیم که استدلال جدلی هست. برای عامه که ملتزم هستند به این‌که آن می‌شود بعد حضرت گفتند خب شما می‌گویید می‌شود ولی این‌جا اکراه است اکراه خب ... حالا آن‌جا چنین جوابی مثلاً می‌شود.

یا مثلاً در همین روایت صحیح زراره که یقین به وضو داری، فإنّه علی یقین من وضوء و لا ينقض اليقين بالشك، خب یکی از اشکالات در این صحیحه این است که این‌جا جای استدلال به استصحاب به وضو نیست. این‌جا جای استصحاب عدم نوم است. چون شک سببی، مسببی است اگر شک در بقاء وضو دارد برای این است که نمی‌داند خوابش برده یا نه؟ که خودش ... یکی از بحث‌های صحیحه‌ی اولی این است که این را چکار کنیم؟ ولی همه‌ی این‌ها آن‌جا هم جواب دادند یکی از جواب‌هایی هم که آن‌جا دادند همین است که ما نمی‌فهمیم که حالا چرا؟ ولی این کبری بالاخره کبرایی است که چرا دست از آن برداریم.

خب این که ما به کبری اخذ بکنیم و لو تطبیق را نمی فهمیم در جایی است در کلام امام یک کبری، یک اطلاق و یک عمومی وجود داشته باشد. آن وقت بله. اما در این روایت بر حسب زعم خود شما شیخ اعظم که می فرماید اصلاً مورد ... مورد چه هست؟ جایی است که اجازه ی بعد از رد است. و امام هم که امر کلی نفرمودند. امام همین مورد را فرمود که این کار را بکن حتی ینفذ بیعک، این بیعی را که این جا امام دارد می فرماید نفرمود که «البيع الفضولی یصح بإجازة المالك» اگر این جور چیزی فرموده بود بعد می گفتیم تطبیقش را به این جا نمی فهمیم. اما چنین کبرایی را که نفرموده که. البيع الفضولی یصح بإجازة المالك، همین را گفته همین همین جا. این جا را فرموده که حتی ینفذ بیعک. یا آن ذیل فرموده که اجاز، خب دیگر کبرای کلی این جا نیست که شما آن را بر این جا تطبیق می فرمایید.

پس بنابراین این مطلب تمام نیست و ما اگر مفروض گرفتیم که مواردی را که شیخ استشهاد فرموده به این که از آن درمی آید که ردی در کار بوده دیگر به این روایت نمی شود استدلال کرد. و تنها راه همین است که ما این را انکار بکنیم بعد استدلال درست می شود. این فرمایش محقق خوئی است بحسب آن چه که در تنقیح بیان فرموده است.

این جا یکی از مواردی است که بین تنقیح و بین مصباح تفاوت است. و ترتیب هم با هم فرق می کند. مثلاً ترتیب ادله، نمی دانم مال دور دوره است. آقای خوئی البته دو دوره مکاسب فرموده. خارج مکاسب را دو بار فرمودند. ولی بعید می دانم که این ها مال آن دوره ی قبل باشند ظاهراً مال دوره ... آن مال خیلی دوره ی قبل است. زمان این آقایان بعید می دانم بوده باشد.

س: مصباح مال پنجاه سالگی آقای خوئی هست.

ج: تنقیح ما چند سالگی هست؟

س: نمی دانم.

ج: تنقیح هم ظاهراً مال همین اواخر است. عروه و این ها که می نوشته ایشان. چون مرحوم آقای آشیخ کاظم رضوان الله علیه نه عروه رفته بودند.

س: اواخر که می شود هشتاد نود سالگی؟

ج: نه این اواخر را که می گوئیم حالا اواخر مثل ... یعنی اول که ایشان درس خارج شروع کرده آن می شود اول، حالا مثلاً بیست سالی چقدر ...

س: اول حاج آقا با همین مکاسب شروع کرده.

ج: بله آقای آشیخ کاظم رحمه الله علیه ... فلذا عروه نرفته بودند ایشان. اگر چه می گفتند که به من می دادند که من تصحیح کنم ولی گاهی می گفتند که یک صفحه را من خط می زدم ولی این مال همان موقعی است که ایشان صلاة حاج آقا رضا و طهارت حاج آقا رضا محور بحث شان بوده آن دوره را ایشان رفته بودند و مکاسب ظاهراً دوره ی اول بوده. دیگر بعدی ها را نرفتند.

خب این جا ما مکاسب شیخ را بخوانیم ببینیم واقعاً این برداشت آن چه که این ها نسبت

می‌دهند ... حالا نسبت دادن مصباح الفقه بهتر از ایشان است. حالا می‌خوانم. اصلاً شیخ رضوان‌الله علیه این‌جوری که دارید نقل می‌کنید که نگفته. چون ببینید اولاً این‌جوری نقل کردند که ما اگر قضیه‌ی شخصیه بخوایم ملاحظه بکنیم قضیه‌ی شخصیه مال کجاست؟ مال جایی است که مسبوق به رد باشد. پس اگر بخوایم تعدیه بکنیم باید به همین جایی که مساوی با این است تعدیه بکنیم. و این هم که خلاف اجماع است پس نمی‌شود. اگر بخوایم تعدیه بکنیم باید تعدیه بکنیم به جایی که مثل مورد است. مورد کجاست؟ قبلش رد کرده. این‌جور فرموده دیگر. «أَنَّ الاستدلال ليس بالحكم الشخصي و هو الاجازة بعد الرد ليكون التعدى منحصراً بما يُساويه بالخصوصيات و هو الاجازة المسبوقه بالرد» باید به آن تعدی بکنیم اگر می‌خواهیم به قضیه‌ی شخصیه، باید به آن تعدی بکنیم و بگویم هر وقت بیع فضولی‌ای شد مالک رد کرد آن‌جا با اجازه‌ی بعد الرد درست می‌شود. این‌جور تعدی کنیم و حال این‌که این خلاف اجماع است و نمی‌توانیم بگویم. خب این‌جا اشکال این است که اگر این هم باشد خب بالاولویه آن‌جا که رد نکرده درست می‌شود. آن‌جا که رد کرده وقتی که درست می‌شود روایت پس دلالت می‌کند به طریق اولی آن‌جایی که رد نکرده. نباید بگویم خصوصیت آن، خب اعم می‌شود. آن وقت دائر مدار یک مسئله‌ی آخری می‌شود. که در جایی که دلالت التزام داریم اگر دلالت مطابقی خراب بود دلالت التزامی حجت است یا حجت نیست؟ که اختلاف بین آقایان است.

س: چه ربطی به مطابقی و التزامی دارد؟

ج: برای این‌که اولویت است دیگر. مطابقی آن چه هست؟

س: اشکال این است اشکال ... اصلاً قبل از این‌که شما به این مطلب برسید این اشکالی که ایشان دارد می‌کند این است می‌گوید اگر شما قضیه‌ی شخصیه بخوای حکم ینفذ بیعک یا لَمَّا رَأَى ذَلِك سِيدَهَا أَجَازَ الْبَيْعَ، از قرینه‌ی شخصیه بخوای بروی تعدی بکنی، تعدی به اقران التزام است. به اولویت‌ها کَأَنَّ آن هم التزام است. اما اگر قضیه‌ی شخصیه می‌خواهی تعدی بکنی اول قضیه‌ی شخصیه مخالف اجماع است پس باطل است پس نمی‌توانی تمسک بکنی، اشکال این است. اما اگر حرف تقریر دوم است که اصلاً ما از قضیه‌ی شخصیه نمی‌خواهیم به کلیت کبرای ذیل می‌خواهید استدلال کنید که فیه ما لا یخفی. اشکال این، این است.

س: به خود موردش ??? التزام نیست که.

ج: آقای عزیز حرف همین است می‌گوییم آن‌که دلالت می‌کند روایت مطابقه می‌گوید اجازه‌ی بعد الرد در این قضیه‌ی خارجیه، اجازه‌ی بعد از رد درست، این‌که التزامی نیست. ولی این دلالت التزامیه ... اگر این را دلالت می‌کند روایت بخوایم تعدی بکنیم باید تعدی فقط بکنیم به آن‌جایی که آن هم بعد الرد باشد؟

س: به هر چه که می‌خواهیم بکنیم حالا.

ج: خب ایشان دارد این‌جوری می‌فرماید.

س: چه به اقران و چه به اعم.

ج: خیلی خب حالا ما همین ...

س: اما اشکال این نیست که شما می‌فرمایید. یعنی بعد می‌فرمایید که اگر ما به اعم کردیم می‌گوییم تفکیک در حجیت مدلول مطابقی و التزامی قائل می‌شویم مدلول مطابقی خلاف اجماع هست. التزامی که مخالف اجماع نیست، ما این است می‌گوییم اصلاً تعدی در جایی که مدیون اصلاً حجت نیست پس سهی عنه الناقل، غفل الناقل عنه، این دیگر از حجیت می‌افتد. خب آن‌که می‌فرمایید این است که سهو نکرده، شما اشکال‌تان این بود که می‌گفتید سهو کرده ناقل، وقتی ناقل سهو کرده پس این حرف را نزده امام. پس؟؟؟ التزامیه به هم می‌خورد.

ج: حرف بر سر همین است که اگر یک راوی آمد حرفی زد، بحث آقایان این است که یک دلالت مطابقی دارد و یک دلالت التزامی دارد. اگر گفتیم که دلالت مطابقی آن را نمی‌توانیم ملتزم بشویم چرا؟ چون معارض دارد مثلاً. وقتی معارض دارد تساقط می‌کند پس یا این سهو کرده یا آن سهو کرده، می‌گوییم دلالت مطابقی تعارضاً، تساقطاً، یا خلاف ضرورت است یا خلاف اجماع است اما دو این آقا دو تا خبر به ما داده یک خبر مطابقی داده یک خبر التزامی داده آقای آخوند می‌فرماید که این‌ها خبر التزامی را می‌گیریم. قوم معمولاً می‌فرمایند که نه، التزامی تابع خبر مطابقی است هم دلالة و هم حجية، آقای آخوند می‌فرمایند که دلالة تابع است حجية تابع نیست. آن‌ها می‌گویند که نه، هم دلالة تابع است و هم حجية تابع است. پس بنابراین این‌که شما این‌جا می‌فرمایید خلاف اجماع است باید فقط به آن تعدی بکنیم و این خلاف اجماع است جواب این است که نه به اولویت این‌جا تمسک می‌کنیم. اگر این جور شیخ می‌خواست بفرماید.

بعد فرمود که «بل الاستدلال يكون بذيل الصحيحه اعنى قوله فلما رأى ذلك سيد الوليدة اجاز البيع» خب این ذیل با صدر چه فرقی می‌کند؟ که شیخ بفرماید ما به صدر نمی‌توانیم که آن‌جا فرمود حتی ینفذ بیعک. به آن نمی‌توانیم استدلال بکنیم به این می‌توانیم استدلال کنیم خب هر دوی آن‌ها مال قضیه‌ی خارجی‌هست و بعد الرد است. که شیخ بفرماید به آن‌جا نمی‌توانیم استدلال بکنیم به این‌جا می‌خواهیم استدلال بکنیم. شیخ چنین فرمایشی ... حالا الان می‌خوانیم خیلی بدجور این کلام شیخ نقل شده و من بعید می‌دانم محقق خوئی قدس سره هم ...

س: نایب شاید اشتباه بوده.

ج: نه این چیزی نیست که تاییست اشتباه کرده باشد.

ولی در حالا عبارت شیخ را بیاوریم شیخ رضوان‌الله علیه حرفش چیزی دیگری است. و این‌طور نیست که بگوید به صدر نمی‌شود به ذیل می‌شود. صدر و ذیل در نظر شیخ فرقی نمی‌کند بلکه تصریح کرده به این مسئله. فرموده است که «و الحاصل أنَّ مناط الاستدلال لو كان نفس القضية الشخصية من جهة اشتمالها على تصحيح بيع الفضولى بالاجازة بناءً على قاعدة اشتراك جميع القضايا المتحدة نوعاً في الحكم الشرعى كان ظهورها في كون الاجازة الشخصية في تلك القضية مسبوقه بالرد مانعاً عن الاستدلال بها» اگر قضیه‌ی شخصی‌هست باشد بگوییم این‌جا یک بیعی واقع شده مالک آن هم رد کرده آمدند خدمت امام، امام فرمودند یک کاری بکنید این بیع را اجازه کند. همین بیعی که مفروض این است که مسبوق به رد است. امام می‌فرمایند که یک کاری بکنید که آن بیع را اجازه کند. این دیگر ما نمی‌توانیم به آن استدلال کنیم. چون قضیه‌ی شخصی‌هست در این قضیه‌ی شخصی‌هست هم ... و باید بگوییم اگر امام این‌جا فرموده یک توجیهی دارد. از باب این نیست که بیع فضولی را خواسته بیه فضولی‌ای که بعد الرد بوده حضرت خواسته با اجازه درست کند،

نه، این یک حکمی است در این قضیه‌ی خارجی‌ی خاصه که امام بر اساس یک چیزی گفتند این کار را بکن، تا اجازه بده. که چون همان‌طور که قبلاً می‌گفتیم امام هم می‌دانستند این دروغ می‌گوید واقعاً پسرش به اذن خودش این کار را کرده. این جور نبوده که مأذون نباشد. در خصوص این‌جا حضرت دارند می‌گویند که ... مثل چی؟ بله این ... «مانعاً علی الاستدلال بها موجباً للاقتصار علی موردها» بگویم مال همین‌جاست. باز نه به معنای این که موجباً للاقتصار علی موردها به این‌که بخواهیم تخصیص بزنیم به آن اجماع. یا بگویم این‌جا اجازه‌ی مسبوق به رد هم درست است نه از این باب، باید بگویم این حکم امام مال همین‌جاست سرّ آن هم این نیست که خواستند بگویند بیع فضولی در این‌جا بخصوصه، نه بلکه «موجباً للاقتصار علی موردها لوجهِ عَلِمه الامام علیه السلام مثل کون مالک الولیة کاذباً فی دعوی عدم الاذن للولد» بی‌خود آمده گفته که من اذن ندادم. نه اذن داده بوده پس بیع اصلاً فضولی نبوده، آن مأذون بوده. «فاختال علیه السلام حيلة یصل بها الحق الی صاحبه» بعد می‌فرماید «و اما» اگر مناط استدلال این بود نمی‌توانستیم استدلال بکنیم. «اما لو کان مناط الاستدلال ظهور سیاق کلام الامیر علیه السلام فی قوله خذ ابنه حتی ینفذ لک البیع» که این صدر روایت است «و قول الباقر علیه السلام فی مقام الحکایة فلما رأى ذلک سید الولیة اجاز بیع ابنه» که این ذیل؟؟؟ اگر بگویم مناط استدلال ظهور این دو کلام امیر و امام باقر علیهما السلام است در چی؟ ظهور سیاق این کلام. «فی أنّ للمالک أن یجیز العقد الواقع علی ملکه و ینفذه لم یقدح فی ذلک ظهور الاجازة الشخصیة فی وقوعها بعد الرد» یعنی چی؟ یعنی ما از آن کلام و این کلام... دیدید به ذیل فقط نیست. می‌گوید کلام بالا، صدر، و کلام ذیل، چه را می‌فهمیم؟ به سیاقش، نه مدلول مطابقی اولی آن. کسی که این را می‌فهمد می‌فهمد که پس معلوم می‌شود مالک وقتی بدون اجازه یک بیعی انجام شد می‌تواند فلذا امام این‌جا هم دارد می‌فرماید. اگر یک چیز باطلی بود چه جور احتال به این؟ خب می‌گفتند که فایده‌ای ندارد.

پس از این درمی‌آید که معلوم می‌شود که حکم این است. این سیاق ما را منتقل به یک کبری، حرف شیخ این است. نه این‌که آقای خوئی بیاید اشکال کند بگوید که کبرایی این‌جا نیست که شما بفرمایید تطبیق آن را نمی‌دانید. نه درست است کبرای مفلوظ نیست. اما کبرایی که مساق الیه‌است.

س: این سیاق کلمه‌ی درستی هست این‌جا؟

ج: بله. یعنی این سیاق. یعنی این که ...

س: همان دلالت التزام بهتر نیست که بگویم؟ سیاق یعنی هماهنگی جملات.

ج: حالا بگذارید. پس حرف شیخ رضوان‌الله علیه این است. پس این جور نیست که بگویم به صدر نمی‌توانیم استدلال کنیم به ذیل می‌خواهیم استدلال کنیم ذیل این جوری است. نه. هم صدر و هم ذیل یک سیاق دارند. ما را منتقل می‌کنند به یک کبرای مفروض، مثل این‌که کسی می‌آید می‌گوید آقا من معامله کردم الان نمی‌دانم یک فرش فروختم مثلاً دو میلیون، الان می‌بینم که ده میلیون می‌ارزد. حضرت می‌فرماید «اعمل خیار الغبن»، آدم از آن چه می‌فهمد؟ از این می‌فهمد که پس معلوم می‌شود آدم مغبون اعمال خیار می‌تواند بکند که دارند به این می‌گویند. پس معلوم می‌شود که چنین کبرایی وجود دارد که به این دارند می‌گویند که این کار را بکن. حرف شیخ این است که این‌که امام فرمود که این کار را بکن، حتی ینفذ بیعک، معلوم می‌شود مالکی که فضولی مالش را فروختند می‌تواند اجازه

کند که می‌گوید این کار را بکن، حتی یمنفذ بیعک. و الا چه؟؟ می‌شد؟

یا بعد می‌گوید این کار را بکن، او هم رفت کرد اجاز بیعه، پس معلوم می‌شود مالکی که مالش را بدون اجازه‌اش فروختند با اجازه‌ی بعدی او قابل تصحیح است. که اسم این را دلالت سیاقی گذاشته شیخ. یعنی دلالت لفظیه‌ی به این معنا نیست که خودش در عبارت ذکر شده باشد اما سیاق عبارت ما را سوق می‌دهد به آن. آن مدلول التزامی ما را سوق می‌دهد به آن. که بفهمیم که یک‌چنین کبرایی در شریعت هست فلذا امام علیه السلام این‌جا از آن خواستند که استفاده کنند. آن وقت حرف شیخ درست می‌شود. فلذا شیخ می‌فرماید که بله ما به این‌جا در مورد نمی‌توانیم تطبیق بکنیم فلذا می‌فرمایند که «لم یقدح فی ذلک ظهور الاجازة الشخصية فی وقوعها بعد الرد» این‌که در مورد اجازه بعد از رد بوده قدحی در این‌که ما منتقل به آن کبری بشویم نمی‌کند. این انتقال هست. آدم این را می‌فهمد. اما حالا چرا امام این‌جا این کار را کرده؟ بعد خودش فرموده. «و یاؤل» این‌جا برای این‌که تطبیق هم بگوییم می‌توانیم درست بکنیم باید یاؤل ما یظهر منه الرد، همان‌هایی هم که خومان استنشاء کردیم و گفتیم ظاهر آن رد است آن‌ها را هم باید تأویل بکنیم به یک نحوی. «إرادة عدم الجزم بالاجازة و الرد» آن این بود که بگوییم که از آن‌ها در نمی‌آید که حتماً رد کرده، بلکه یعنی حالا تجرّ داشته که رد کنم قبول کنم؟ این جور. «و قد اشتهو؟؟؟ کأنه قد اشتهى مناط الاستدلال على من لم يستدل بها فی مسألة الفصولی» گویا مناط استدلال و تقریر صحیح استدلال این اشتباه شده برای کسانی که به این روایت در مقام استدلال نکردند یعنی خیال کردند که قضیه‌ی شخصی است و می‌خواهیم به قضیه‌ی شخصی استدلال بکنیم؟ گفتند قضیه‌ی شخصی هم که نمی‌شود التزام به آن داد، چون مسبوق به رد است. و حال این‌که مناط استدلال همان‌جور که گفتیم اگر این باشد حق با آن‌هاست. ولی این نیست مناط استدلال، مناط استدلال آن چیزی است که این دو کلام مبارک صدرأ و ذیلاً ما را به آن سوق می‌دهد که معلوم می‌شود که چنین کبرایی در شریعت وجود دارد که حضرت از آن کبری خواستند در مقام به نحو حیل و یک راه حل برای این‌که این حق به حق‌دار برسد از آن استفاده کنند.

س: اگر شما در آن قضیه‌ی کلیه یا در آن کبری به فرمایش خودتان یک بخشش را اظهر قبول کردید یک بخش ظاهر آن را که اجازه؟؟؟ اجازه دارید تقریر کنید و این روش، روش صحیحی است خب همین روش را در قضیه‌ی شخصی هم به کار بگیرید.

ج: نه دیگر قضیه‌ی شخصی این‌جوری نیست. ببینید ...

س: بخشی از صفت را که صفت واقعی هست و الغاء خصوصیت می‌کنیم تسری می‌دهیم بخش دیگر را تأویل می‌کنیم اگر روش، روش صحیحی است؟

ج: کجا؟

س: در قضیه‌ی شخصی؟؟؟ قضیه‌ی شخصی توی آن اجازه به معنای رد هم یک از ارکان این قضیه‌ی شخصی هست دیگر. یکی از قیودش همین بوده که اجازه؟؟؟ خب ما چطور در قضیه‌ی کلیه؟؟؟ در قضیه‌ی کلیه هم آن چیزی که ما به آن منتقل می‌شدیم این بود که توی آن اجازه‌ی بر رد هم بود. آن‌جا اجازه‌ی بر رد؟؟؟

ج: نه شما مثل این‌که ذهن‌تان می‌رود به همان مایساق؟ اگر شخصی باشد یعنی ذهن ما منتقل نشود به آن، که چنین قانونی هست. می‌خواهیم بگوییم این‌جا این حکم را امام

کرده یا نکرده؟ اگر بدانیم که این‌جا نمی‌شود چنین حکمی کرد، دیگر ما چیز دیگری نداریم. ذهن ما منتقل نشد. به همین خواهیم استدلال بکنیم حرف شیخ این است می‌گوید اگر ذهن را منتقلش کردید و لو خود این باطل باشد.

س: نه جسارتاً می‌خواهم بگویم اگر ما گفتیم این‌جا امام این حکم را کرد، فرض کنید راه حل مستدل چه هست؟ از الغاء خصوصیت می‌خواهد استفاده بکند از چه می‌خواهد استفاده کند؟

ج: گام بعد مستدل دو جور است یکی این است که بگوید امام در این قضیه‌ی شخصی این‌جور حکم کردند این قضیه‌ی شخصی قانون این است که موضوعات متحدة الماهية، حکمشان فرقی نمی‌کند. این‌جا فرموده پس آن‌جا هم همین‌جور است. مثل این‌که فرمود إغسل ثوبک به زراره، إغسل ثوبک، خب ثوب زراره با ثوب من با ثوب آن که فرقی نمی‌کند پس ما می‌فهمیم که ثوب من هم نجس می‌شود ثوب آن هم نجس می‌شود. ثوب آن هم نجس می‌شود.

س: ???

ج: این یک نحوه الغاء خصوصیت است.

خب این‌جا باید پس بپذیریم حکمی را که این‌جا آمده. اما اگر که گفتیم بابا همین را نمی‌توانیم بپذیریم که این‌جا امام فرموده. چه جور می‌توانیم الغاء خصوصیت بعد بکنیم؟ این‌جا را نمی‌توانیم بپذیریم خودش را، اما اگر گفتیم که نه یک جایی شد، از این‌که این‌جا دارد حرف این‌جوری می‌زند ذهن ما منتقل به یک کبری می‌شود. اگر در شریعت این‌جور نبود که با اجازه‌ی بعد مالک معاملات فضولی‌ای که بر اموال انجام می‌شود می‌تواند اجازه کند چرا این‌جا امام چنین حرفی می‌زنند؟

س: تخطئه می‌کردند امام را معاذالله. می‌گفتند این چه حرفی است؟

ج: پس معلوم می‌شود که در شریعت چنین حکمی هست که مالکی که مال او را بدون اجازه‌ی او فروختند با اجازه می‌تواند آن را درست کند. این‌که حالا امام این‌جا دارند می‌فرمایند.

اگرچه آن‌جا هم که دارد می‌فرماید الان یک نحوه حيله بگویم هست. پس اگر شما قبول بکنید که ذیل منتقل می‌شود. بنابراین اگر هم خواهیم اشکال بکنیم به شیخ اعظم باید بگویم منتقل نمی‌شود. نه مثل فرمایش آقای خوئی که می‌گوید خب در کلام که ذکر نشده که، چه حرفی هست که شیخ دارد می‌زند. خب شیخ که خودش نفرموده که توی کلام ذکر شده که.

س: شما قبول می‌کنید یا نه؟ منتقل می‌شود یا نمی‌شود؟

ج: واقعاً بعید نیست که منتقل بشود یعنی این قرینه‌ی سیاق... یعنی آدم می‌فهمد که پس این‌جوری هست لابد که امام این‌جا دارد می‌فرماید. ما به قضیه‌ی شخصی استدلال نمی‌خواهیم بکنیم.

س: این‌که به آن منتقل شد ???

ج: نه این دلالت التزام نیست.

س: یعنی این که شما دارید منتقل می‌شوید بخاطر این است که شما دارید قضایای متحدة الماهیات را یکی می‌دانید و منتقل می‌شوید به آن مدلول التزامی که اصلاً متحد....

ج: نه عرض می‌کنم. یک نکته‌ی ظریفی این جا هست.

ببینید دلالت التزام یعنی چی؟ یعنی دلالت لفظ بر خارج معنای لازم که بین آن و این مدلول لفظ ملازم است. این دلالت التزام است. چه ملازمه‌ای و چه لزومی؟ بین مدلول این و جای دیگر هست؟ فلذا نیست دلالت التزام نیست اما این جا دلالت التزام استدلال امام است فعل امام است. یعنی اگر چنین قانونی نبود این جور استدلال کردن درست نبود.

س: آن وقت به این می‌گویند سیاق؟

ج: حالا این مهم نیست.

این همان حرفی است که محقق بروجردی، آیت‌الله بروجردی رضوان‌الله علیه ایشان فرموده است در باب مفاهیم فرموده است که دلالت لفظیه نیست. دلالت فعل است.

س: که چرا دیگر آوردی؟

ج: بله آوردن این، نه مدلول یک مفادی است در کلام.

اگر همه جا بود چرا گفتی ان جائك فأكرمه؟ نه مفهوم این هست. این حرفی است که شاید متفرد آقای بروجردی در باب مفاهیم زده.

خدا رحمت کند مرحوم والد می‌فرمودند بعد از درس فقه یک کسی آمد خدمت آقا گفت چرا اصول را تعطیل کردید؟ اصول را تعطیل کرده بودند آقای بروجردی، گفته بودند استصحاب را نگفته بودند توی قم. گفتند آقا استصحاب را شما شروع کنید فرمود دیگر پیروی و مرجعیت و کارهای زیاد و... من حرف‌ها در استصحاب دارم. ولی چه کنم که دیگر حالا شرایط و این‌ها اجازه نمی‌دهد که من... گفتند حرف‌ها در استصحاب دارم. آن وقت یک حرف‌های نابی دارد آقای بروجردی، یکی از رفقای ما آقای بروجردی را خیلی... می‌گوید خیلی حرف‌های دقیقی توی اصول دارد. حالا من به این نرسیدم خیلی، ولی بعضی از دوستان ما خیلی عقیده‌مند هستند با آقا. رضوان‌الله علیه.

س: اشکال آن بحث فلسفه‌ی لغت هست که ایشان فرموده آن‌هایی هم که می‌گویند دلالت این هست که ممکن است این دلالت فعل نیست یک بحثی هست در لغت که اصلاً لغات برای چه چیزی وضع می‌شود؟ یکی از بحث‌های آن همین است که برای یک حالتی وضع شده. پس می‌گوید دلالتی نیست.

ج: نه آن‌ها می‌گویند این برای تعلیق وضع شده. می‌گوید نه این برای این نیست. حالا آن بحث خودش دیگر.

این جا این است که تو که می‌آیی به این استدلال می‌کنی، مثلاً می‌گویی اعمل خیار الغبن، معلوم می‌شود که خیار الغبنی هست که تو داری می‌گویی اعمل خیار الغبن. و الا اگر این

نبود این إعمل خيار الغبن یعنی چی؟

س: حالا ما به خود همان نمی‌توانیم اخذ بکنیم. همین که حضرت فرموده خذ ابنه نمی‌توانیم اخذ بکنیم؟

ج: نه، خذ ابنه چرا، به خذ ابنه که می‌توانیم اخذ بکنیم.

س: نه بنابراین که اجازه بعد از رد باشد، اجازه بعد از رد هست نمی‌تواند حضرت این حرف را زده باشد، توی مورد گفتیم نمی‌توانیم؟؟؟

ج: نه

س: چون می‌گوید؟؟؟

س: نه

س:؟؟؟ آیا واقعاً این ظهور در این حد؟؟؟ نقل این حکایت می‌کند این ظهور یک ذره تراشیدنی و؟؟؟

ج: بله

منتها یک مطلب هست و آن این است که این جور جاهایی که دلالت سیاقی هست به تعبیر شیخ رضوان‌الله علیه، می‌گوید ما منتقل می‌شویم، خب قهراً می‌شود یک چیز لبّی، اطلاق نمی‌توانیم از آن بگیریم، قدر متیقّن می‌شود یعنی فی الجملة می‌فهمیم که پس یک حکم شرع دارد که بیع فضولی با اجازه درست می‌شود.

س:؟؟؟ همین را می‌خواستیم ثابت کنیم، فعلاً گام اول این است دیگر، اصلش را شما می‌خواستید ثابت کنید.

ج: خب اصل بله، اما این جور جاها ما اگر لفظ بود خب مقدمات حکمت را در آن جاری می‌کردیم اطلاق استفاده می‌کردیم یا اگر عموم بود کلی چیزی به کار برده شده بود عموم می‌فهمیدیم این جا فقط به این اندازه می‌فهمیم که معلوم می‌شود که پس یک قانونی هست راجع به موارد بیع فضولی که با اجازه درست می‌شود، این جور نیست که مطلقاً باطل باشد، نه فی الجملة هست، ولی دیگر نمی‌توانیم با آن اطلاق درست کنیم، ممکن است مثلاً جایی باشد که این جور نباشد که کراهت داشته، و لو این که رد هم نکرده، شاید چنین قیدی باشد که کراهت نباید داشته باشد مثلاً، یا در مورد ممکن است این جاهایی باشد که مسئله‌ی توالد و تناسل است شارع این جاها را می‌خواهد سخت نگیرد برای این که بچه‌ها که بعداً ان شاءالله بحث آن خواهد آمد که احتیاط در باب نکاح این نیست که در اسباب آن سخت‌گیری بشود، برای این که اگر در اسباب آن سخت‌گیری بشود خب خیلی از نکاح‌ها باطل می‌شود بچه‌ها، بچه‌های حلال‌زاده ممکن است که نشوند و فلان، شارع آن جاها را ممکن است که آسان بگیرد، خب الان مورد ما هم یک مورد این چنینی هست که توالد پیدا شده بچه پیدا شده و امثال ذلک است، خب ممکن است که این جاها را شارع بگوید که بیعی را که در مورد إماء این چیزهایی که برمی‌گردد به این که مال فروج و این‌ها هست این‌ها ممکن است ... یک چیز مبهمی می‌فهمیم در شریعت هست که امام این جا استدلال فرموده و استدلال شیخ رضوان‌الله علیه در نهایت متین،

می‌توانیم بگوییم متین است. اما لا یفید یک فایده‌ی مهمی برای ما. فلذاست که خود شیخ هم در آخرش فرموده «لکنّ الفقیه فی غنّاً عنه بعد عمومات المتقدمة» روایات دیگر بعد عمومات و کتاب و بعضی روایات دیگر.

س: ??? بعد از این‌که ما قبول کردیم که ظهور دارد در این‌که اجازه‌ی بعد از رد است.

ج: خب بله. یک نکته‌ای هم اضافه می‌کنیم می‌گوییم حالا اگر ...

س: همان قبل از آن که ظاهراً نظر ??? ظهور را ندارد که این دیگر این مشکلات را ندارد که.

ج: بله. ما که پذیرفتیم. یعنی ما خلافاً لشما که با شیخ مخالفت می‌کنید فرضاً، ما داریم موافقت با شیخ می‌کنیم. می‌گوییم اصل فرمایش شیخ رضوان‌الله علیه درست است و واقعاً مستفاد عرفی هست از این کلام. اما لا ینفع به این‌که ما با او بیع فضولی را علی نحو الاطلاق درست کنیم. بله فی الجمله از این درمی‌آید که فی الجمله بیع فضولی با اجازه قابل تصحیح است. قدر متیقّن آن هم این‌جور جایی هست.

س: اگر شما اجازه‌ی بعد از رد را بگویید ??? ظهور ندارد که اطلاق داریم که. در این حالتی که اجازه ???

ج: بله آن را که گفتیم. اول کلام که شروع کردیم شما یک قدری دیر تشریف آوردید. شروع اول گفتیم بله اگر ما گفتیم که این روایت ردی از آن استفاده نمی‌شود استدلال به این روایت تاّم، اما لو فرض.

س: نه تاّم که یعنی اطلاق هم دارد؟

ج: بله. چرا؟ چون مورد، مورد چی هست؟ چون مورد بعد از رد نیست.

س: ???

ج: بله حکم امثال این‌ها یکی است. ان تمام.

اما اگر آن را نگفتیم پس بنابراین ما این‌جا دو تا حرف عرض می‌کنیم.

یکی این‌که

س: آن چهار تا را نتوانستیم جواب بدهیم.

ج: بله. اگر نتوانستیم جواب بدهیم.

پس اول این است که صحیحی محمد بن قیس یصحّ الاستدلال به، بخاطر این‌که این ردی که شیخ رضوان‌الله علیه فرموده است این تمام نیست و نه موردش از آن استفاده نمی‌شود که رد بوده. پس بنابراین به روایت می‌توانیم استدلال بکنیم و بین بیع فضولی و بیع فضولی آخرش ظاهراً فرقی نباشد.

استدلال دوم این است که حالا اگر ... یعنی راه مطلب دوم این است که اگر فرضاً که نه مورد روایت حتماً ردی در آن بوده است که فرمودند دیگر استدلال نمی‌توانیم بکنیم

می‌گوییم بله فرمایش شیخ اعظم که فرموده می‌توانیم استدلال کنیم مناط استدلال این است این مناط به نظر می‌آید که تمام باشد اشکال محقق خوئی قدس سره بر ایشان وارد نیست هم در نقل کلام بحسب آن چه که در تنقیح هست این نقل کلام شیخ تمام بیان نشده و درست بیان نشده. نه درست بیان نشده یعنی ناقص بیان شده. اصلاً چیز دیگری بیان شده وارونه شده اصلاً. یک حرف دیگری است ولی در مصباح الفقاهه آن جا «ثمَّ إنّها تنزلنا أمّا ذكرنا من كون الصحيحة ظاهرة في صحة بيع الفضولي بالاجازة المتأخّرة و قلنا بظهورها في صحته بالاجازة المسبوقه بالرد الذي هو مخالفٌ للاجماع فهل يستفاد منها تأثير اجازة المالك في العقد الواقع على ملكه فضولاً أم لا؟ ذكر المصنّف أنّ الانصاف أنّ ظهور الرواية في أنّ الاجازة مجزئة في الفضولي مع قطع النظر عن الاجازة الشخصية في مورد الرواية غير قابل لانكاره فلا بد من تأويل ذلك الظاهر لقيام القرينة و هي الاجماع على اشتراط الاجازة بعدم سبق الرد و ملخص الكلام أنّ الصحيحة و إن ورد في قضية شخصية لا يمكن التعدى منها الى مثلها اجماعاً و لكن يُمكن أن يستنبط منها تأثير الاجازة المالك في العقد الواقع على ملكه فضولاً في غير مورد الاجماع و يتوجه عليه» بعد يتوجه على همین اشکالی که کردند. «كأنّ هذا إنّما يتمّ فيما إذا كان للرواية عمومٌ أو إطلاق فإنّ في مثل ذلك ترفع اليد عن خصوصية المورد و يؤخذ بالعموم أو الإطلاق و ذلك لأنّ عدم انطباق كبرى المستفاد من رواية على موردها لا يوجب رفع اليد عن تلك الكبرى بالكلية و نظير ذلك كثيرٌ في الروايات» آن وقت همین روایت چیز را مثال می‌زند. بعد آن جا اصلاً این حرف‌هایی که از صدر روایت ما از ذیل می‌خواهیم استفاده بکنیم اصلاً این‌ها را نگفته و آن باز این که اگر آن را گفتیم که این جور جایی باید فقط تعدی بکنیم که مثل آن باشد.

س:؟؟؟ در ابتدا اصلاً لما رأى ذلك اصلاً استدلال نمی‌کند و حال این که ایشان فقط در مصباح الفقاهه حتی ینفذ فقط استدلال می‌گوید می‌کند بعد مناقشات را می‌گوید بعد توجیهات را می‌گوید آخر هم این حرف را می‌زند. اصلاً لمّا رأى ذلك ذیل را توی مصباح الفقاهه نمی‌گوید فقط؟؟؟

و صلى الله على محمد و آل محمد.